

غش در معامله از دیدگاه فقه

نویسندگان: مریم دادفر^۱، فاطمه سیفی^۲

پذیرش: ۱۳۹۹/۰۳/۱۴

دریافت: ۱۳۹۸/۱۲/۰۵

چکیده:

یکی از کسب‌های حرام، غش (تقلب) در معامله است؛ یعنی انسان عیب جنسی را که می‌خواهد بفروشد، پنهان ساخته و به صورت یک جنس خوب به مشتری عرضه کند. یا عیب پولی را که می‌خواهد به طرف بدهد، مخفی کند و در قالب یک چیز درست و صحیح ارائه دهد. این، از مصادیق کسب حرام محسوب می‌گردد. اسلام، غش و تقلب در معامله را حرام دانسته و به شدت از آن نهی کرده است. در رساله‌های عملیه نیز همه علما به حرمت این معامله فتوا داده‌اند. امام راحل در تحریر الوسیله آن را حرام دانسته‌اند. به هر حال تردیدی در حرمتش نیست. فقها هم در کتاب‌های خود گفته‌اند که غش یعنی انسان عیب جنس خود را بپوشاند و به صورت جنس خوب عرضه بدارد، که مصادق‌هایش را خودتان می‌توانید پیدا کنید. یکی از مصادیق هم در روایتی که بیان شد، آب داخل کردن در شیر بود. یا مثلاً اگر در روغن حیوانی مقداری روغن نباتی، یا دنبه آب کرده بریزد و بعد به نام روغن حیوانی بفروشد، یا سبب‌زمینی را داخل روغن کند و به اسم روغن بفروشد، یا فرش پاره شده را کاملاً رفو کند و به مشتری ارائه دهد و عیبش را نگوید، یا جنس معیوب را طوری درست کند که خریدار خیال کند بی‌عیب است و... اینها هم از غل و غش و تقلب و حرام است. یا عیب پارچه معیوب را در کارخانه یا مغازه‌اش برطرف و رفو کند و در قالب پارچه سالم عرضه می‌دارد، یا در جعبه‌های پرتقال و سیب و خرما جنس بد را زیر خوب می‌چینند که وقتی انسان در نگاه نخست، ظاهر آن‌ها را زیبا و خوب می‌بیند، اما وقتی زیرشان را بررسی می‌کند، می‌فهمد معیوب است.

واژگان کلیدی: غش، ادله حرمت، تدلیس، فقه

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

۱- مقدمه

غش در معامله موجب سلب اعتماد عمومی از جامعه است، یکی از گناهان بزرگ اجتماعی است که قوام و سرمایه‌های بزرگ اجتماع یعنی سرمایه اعتماد عمومی را به غارت می‌برد. آثار سوء این رفتار اقتصادی در از میان بردن سرمایه اعتماد اجتماعی و عمومی جامعه تا آن جایی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اهل غش را بیرون از دایره اسلام و مسلمین برمی‌شمارد. یکی از مواردی که می‌توان از حقوق مصرف‌کنندگان به‌شمار آورد این است که جنسی را که صاحب مال به مشتری و طرف مقابل خود می‌دهد خالص و بدون مواد زائد باشد که در فقه اسلامی به مالی که مخلوط به مال دیگری یا صفتی که پنهان مانده را «غش» می‌گویند. شاید اکثر ما با حکایت آن شیر فروشی که آب در شیر می‌کرد و آن‌را به مردم می‌فروخت و سرانجام سیلی می‌آید و تمام گوسفندانش را با خود بُرد شنیده باشیم و این درس

^۱ - استاد دانشگاه ، m.dadfar@yahoo.com

^۲ - دانشجوی دکتری دانشگاه آزاد اسلامی ، fs_sr1365@gmail.com

عبرتی برای همه شده باشد اما متأسفانه شاید آگاهی بسیاری از ما از غش در معامله به همین آب در شیر کردن خلاصه شده باشد و متوجه نباشیم که غش در معامله می‌تواند به صورت‌ها و عناوین مختلف باشد. انواع تقلب و غش در معامله، مصادیق متعدد دارد مثل مخلوط کردن آب در شیر، فروش کالا در سایه و تاریکی یا نور، مخلوط کردن جنس خوب با جنس بد، متفاوت بودن رو و زیر جنس، جنس را به جنس دیگر وانمود دادن که همه این موارد در اسلام نهی شده و تحصیل مال از این راه‌ها ممنوع و حرام و معامله آن هم باطل است.

۲- مفهوم و ماهیت غش

غش [غ ش ش] (ع مص) به غرض نصیحت نمودن و پند خالص ندادن، یا ظاهر کردن خلاف آنچه در دل باشد. (از منتهی الارب). (اسم است از غش). (اقرّب الموارد). اسم است ت غشیش را. اظهار خلاف نهانی. (منتهی الارب). عدم خیرخواهی و خبث باطن داشتن. نقیض نصح. || خیانت نمودن. (منتهی الارب) (آنندراج). خیانت کردن. (صراح از غیاث اللغات). || عیب و خیانت. (غیاث اللغات). خیانت و تشویش. (لطائف از غیاث اللغات). خیانت. (اقرّب الموارد). || (امص) آمیغ. (منتهی الارب). (غل). (اقرّب الموارد). تقلب و تزویر. ج، غشوش. (دزی ج ۲ ص ۲۱۳). بهم آمیختگی حق و باطل. شبهه ناک بودن. جابری عرب‌لو، محسن، فرهنگ اصطلاحات فقه فارسی، ص ۱۳۵-۱۳۴.

هر معامله‌ای که در جنس عوضین - اعم از ثمن و مثنی - فریب و خدعه‌ای باشد، **غش** است. در اصطلاح چنان‌که از ظاهر کلمات فقها استفاده می‌شود غش به معنی آمیختن و مخلوط ساختن جنسی به جنس دیگر است و آن را به دو قسم تقسیم کرده اند الف - **غش خفی** و آن بنحوی است که نوعاً بر بیننده پوشیده و مستور است مثل آمیختن آب به شیر. این نوع چنان‌که در حدائق و مکاسب می‌نویسد: بدون خلاف حرام است ب - **غش غیر خفی** و آن آمیختنی است که بر بیننده نوعاً مکشوف و معلوم است مثل آمیختن ختن - خنک - بیسه - گند - گند # این نوع حرام نیست و فقط چنان‌که در حدائق و روضه می‌نویسد مکروه است #

کاربرد غش در کلمات فقها همان کاربرد لغوی و عرفی آن است، که به یکی از امور زیر تحقق می‌یابد.

۱- پنهان کردن چیزی که مورد معامله نیست در کالای مورد معامله، مانند مخلوط کردن آب با شیر.

۲- نشان دادن و صف و ویژگی خوب در کالای مورد معامله؛ در حالی که واقعیت آن چیزی دیگر است، مانند پاشیدن آب بر سبزی برای تازه نشان دادن سبزی‌های کهنه و مانده.

۳- نشان دادن چیزی بر خلاف جنس و ماهیت آن، مانند آبرکاری آهن با نقره یا طلا تا خریدار آن را به عنوان نقره یا طلا بخرد.

۴- اعلام نکردن عیب کالا به خریدار در برخی موارد، مانند موردی که فروشنده می‌داند خریدار با اعتمادی که به وی دارد، بازگو نکردن عیب کالا توسط او را به منزله سلامت آن تلقی می‌کند؛ از این رو، کالا را نمی‌بیند و واریسی نمی‌کند تا از عیبش آگاهی یابد. در این صورت، اعلام نکردن عیب کالا توسط فروشنده با اعتماد خریدار به وی، غش محسوب می‌شود.

تحقق غش در همه موارد آن، منوط به آگاه بودن فروشنده از غش و جهل خریدار به آن است. بنابراین، چنانچه هر دو عالم به آن باشند یا فروشنده جاهل و خریدار عالم به آن باشد، غش تحقق نمی‌یابد؛ چنان که با آشکار و نمایان بودن اختلاط دو چیز با یکدیگر؛ به گونه‌ای که تشخیص آن نیازمند دقت نباشد، نیز غش صادق نیست.

۳- کم فروشی و غش در معامله

یکی از گناهانی که به کبیره بودنش تصریح شده، کم فروشی است و اصل حرمتش از روی قرآن و سنت و اجماع و عقل ثابت است و در روایت اعمش از حضرت صادق علیه السلام و در روایت فضل بن شاذان از حضرت رضا علیه السلام جزء کبائر شمرده شده و می‌فرماید «البخس فی المکیال و المیزان» کم دادن در کیل و وزن یعنی هرگاه چیزی به کسی بفروشند یا ادای دینی نمایند چیزی از پیمانانه و ترازو کم کنند. در قرآن مجید صریحا وعده عذاب به شدیدترین بیانی داده شده و یک سوره از قرآن مجید (سوره مطففین) به این موضوع اختصاص دارد و می‌فرماید: «ویل بر کم فروشان است (عتاب و شدت و محنت برای کم فروشان است) آنان که چون از مردم می‌ستانند و پیمانانه را برای خود تمام می‌گیرند و هرگاه برای مردم ترازو و پیمانانه می‌کنند کم می‌کنند (و به ایشان ضرر می‌زند) آیا کم فروشان گمان ندارند که پس از مردن برای روز بزرگی برانگیخته می‌شوند روزی که مردم به پا خواهند ایستاد برای امر پرورگار عالمیان. نامه اعمالشان در سجین است: باید بترسند و منجز شوند و از کم فروشی و نترسیدن از عذاب روز جزا دست بردارند. بدرستی که نامه عمل فاجران در سجین است (یعنی جایشان بواسطه کردار بدشان سجین است و آن چاهی است در جهنم یا آن که اعمال ایشان در سجین نوشته می‌شود که آن دفتر اعمال کفار و فساق است) و تو نمی‌دانی که سجین چیست مکتوبی است رقم زده شده یا این که بودن اعمالشان در سجین، حکمی است مقرر و نوشته شده.

قرآن کریم از قول شعیب چنین می‌فرماید: «نگاهید و کم نکنید پیمانانه را در پیمودن مکیلات و ترازو را در سنجیدن موزونات، بدرستی که شما را در توانگری و فراوانی نعمت می‌بینم (یعنی محتاج نیستید که احتیاج شما را به خیانت وا دارد بلکه توانگرید و رسم حق‌گذاری آنست که مردم را از مال خود بهره مند کنید نه آن که از حقوقشان بازگیرید) و بدرستی که با این خیانتی که در مال یکدیگر می‌کنید من بر شما می‌ترسم عذاب روزی را که احاطه کننده است (یعنی کسی از شما نمی‌تواند از آن فرار کند) و ای قوم من پیمانانه را تمام پیمائید و موزونات را تمام وزن کنید به عدل و تساوی و چیزهای مردم را کم نکنید و در زمین فساد نکنید و تباهی مجوئید درحالی که تبهکار باشید (زیرا کم فروشی نظم اجتماع و امنیت عمومی را بهم می‌زند)

کم فروش ایمان ندارد، از آیات قرآن استفاده می‌شود که کم فروش ایمان بروز جزا و حساب روز قیامت ندارد زیرا اگر یقین بلکه گمان مسئولیت داشت که در روز قیامت از او بازخواست می‌شود و هر چه به مردم کم داده از او مطالبه خواهد شد هرگز به چنین خیانتی دست نمی‌زد، زیرا می‌دانست که هر چند صاحب حق غافل و بی‌خبر از خیانتش باشد اما پروردگار عالم حاضر و مراقب اعمال اوست. پنج صفت و پنج بلا: در تفسیر منهج الصادقین آمده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پنج خصلت ذمیمه است که با پنج مصیبت و بلا همراه است هیچ گروهی نیستند که پیمان شکنی کنند مگر خدا دشمن را برایشان مسلط می‌فرماید و هیچ گروهی نیستند که به غیر حکم خدا حکم کنند مگر تهیدستی در میانشان آشکار شود و هیچ گروهی نباشند که در میانشان فاحشه (زنا) پیدا شود مگر مرگ در آنها پیدا شود و هیچ فرقه‌ای نباشند که کم سنجیدن و کم پیمودن را پیشه کنند مگر آنکه از نباتات و قوت‌ها محروم گردند و به قحط مؤاخذه شوند و هیچ گروهی نباشند که زکات را به مستحقان نرسانند مگر باران از ایشان باز گرفته می‌شود. امیرالمؤمنین وقتی که از اداره حکومت فارغ می‌شد به بازار کوفه می‌آمد و می‌فرمود: «ای مردم از خدا بترسید و کیل و وزن را تمام پیمائید و طریق داد را در آن ملاحظه کنید و چیزهای مکیل و موزون را به مردمان کم ندهید و در زمین فساد نکنید. روزی مردی را در بازار دید که زعفران می‌کشید

و آن کفهای که در آن زعفران بود می چربانید. حضرت دانست که ترازویش درست نیست زعفران را از ترازو برداشت و فرمود اول ترازو را به عدل راست کن بعد از آن اگر خواهی بیشتر بده. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: هرکس در کیل و وزن خیانت کند فردا او را به قعر دوزخ درمی آورند و درمیان دو کوه آتش جایش می دهند و به او می گویند این کوهها را وزن کن و او همیشه به این عمل مشغول است. مالک دینار می گوید: مرا همسایه ای بود بیمار شد به عیادتش رفتم در کار جان دادن بود بانگ می زد که دو کوه آتش قصد من می کنند گفتم ای مرد این محض خیال است که بتو می نماید گفت نه چنین است بلکه حق است زیرا که مرا دو مکیال بود یکی ناقص و دیگری زائد به ناقص می دادم و به زاید می گرفتم و این عقوبت آنست. کم دادن به شماره هم حرام است: در حکم کم دادن بکیل و وزن، کم دادن بشماره است چیزهاییکه مانند پارچه و زمین بذرع و متر داد و ستد می شود کم دادنش هم بشماره است یک سانتیمتر هم که کم بدهد کم فروشی بر او صدق می کند و چیزهاییکه بشماره معامله می شود مانند تخم مرغ، اگر کمتر بدهد و صاحبش نفهمد کم فروش است و آن چه درباره کم فروشان گفته شد شامل او می شود چنانچه شیخ انصاری در مکاسب محرمة بیان فرموده است. کم فروش نسبت به آن مقداری که کم داده ذمه اش مشغول و بطرف، بدهکار است و واجبست آن را در وجه مشتری بپردازد و اگر مرده است باید بورثه اش بنسبت ارث بدهد و در صورتیکه اصلاً او را نمی شناسد (بنابر احتیاط با اجازه حاکم شرع) از طرف صاحب صدقه دهد. در صورتی که مقداری را که کم داده اصلاً نمی داند باید با مشتری به مبلغی مصالحه کند و در صورت وفاتش با ورثه و اگر مجهول باشد، با حاکم شرع مصالحه را انجام دهد. حقه بازی هم کم فروشی است: حقیقت کم فروشی چنانکه گذشت آنست که صاحب مال آن مقدار جنسی که بر آن معامله واقع شده به مشتری ندهد بلکه کمتر بدهد خواه بحسب کیل و وزن، درست و مطابق باشد لیکن چیز بی قیمتی را جزء آن جنس کرده باشد مثلاً صد من گندم فروخته و همان صد من را تسلیم مشتری می کند لیکن پنج من خاک جزئیش کرده است که در این صورت پنج من گندم کم داده است یا ده من شیر به مشتری فروخته و یک من آب داخلش کرده و در حقیقت نه من شیر داده است یا حلب روغنی بوزن پنج من فروخته درحالی که سنگی بوزن نیم من در آن انداخته است یا قصاب یک من گوشت بفروشد بدون این که از یک من کمتر بدهد ولی استخوانش را از مقدار معمول بیشتر بدهد یا جنس خشکباری که باید بهمان حالت خشکی وزن شود و فروش رود آنرا جای مرطوبی بگذارد یا مقداری آب به آن مخلوط کند تا سنگین تر شود تمام آن موارد کم فروشی و گناه کبیره است. قوام غش به این است که دهنده جنس مغشوش، عالم به مطلب و گیرنده جاهل باشد. بنابراین اگر دهنده، جاهل باشد، یا گیرنده عالم - اعم از اینکه دهنده عالم باشد یا جاهل - غش محسوب نمی شود و معامله صحیح است. حرمت تکلیفی هم برای آن دهنده وجود ندارد؛ مثل اینکه می داند در بازار شیر خالصی که در آن آب نباشد، وجود ندارد و با این حال آن را می خرد، این معامله غش نیست. چنانچه دهنده و گیرنده هر دو به مغشوش بودن جنس جاهل باشند، اینجا هم معامله اشکالی ندارد. مسئله: گاهی خریدار می داند که مال مغشوش است و با اینکه رضایت قلبی به انجام معامله ندارد، ناچار است آن را بخرد. این نوع معامله غش محسوب نمی شود. اما فروشنده عمل محرم انجام داده است؛ نه از باب غش، بلکه از باب ظلم. مثال: شخصی به دارویی احتیاج دارد که این دارو فقط دست یک نفر است. آن فرد هم به بیست برابر قیمت می فروشد و طرف مقابل چاره ای جز خرید آن ندارد. این معامله صحیح است؛ چون رضای معاملی وجود دارد. اما برای فروشنده حرام است؛ چون کار او ظالمانه است. ۲. مستور بودن خدیعه ای که در جنس انجام گرفته تصرفی که برای خدیعه و فریب انجام می گیرد، باید مستور باشد. لذا اگر مشهود باشد، غش محسوب نمی شود. مثال الف) گندمی که می فروشد، به میزان قابل توجه با جو یا خاک مخلوط شده است و این چیزی نیست که شخص با نگاه کردن به آن متوجه نشود. ب) اگر ماشینی به عنوان صفر کیلومتر فروخته شود و خریدار ببیند که رنگ قسمتی از ماشین رفته و نشان دهد که ماشین قبلاً استفاده شده است، این نوع تصرف که از طرف بایع یا مشتری در باب بیع، یا موجر و مستأجر در باب اجاره صورت می گیرد، که تصرف کاملاً مشهودی است، صدق غش نمی کند و به آن، معامله غش آمیز نمی گویند. بنابراین معامله باطل نیست. تصرف مستور دو حالت دارد که

هر دو حالت نیز غش محسوب می‌شود: ۱. مستوری که با اندک دقت و اختباری قابل تشخیص است؛ مانند اینکه میوه خوب را بالای ظرف و جنس پست‌تر را زیر آن قرار می‌دهند. اگرچه این مطلب با نگاه اول فهمیده نمی‌شود و مستور است، اما مستوری است که با اندک اختباری معلوم می‌شود. ۲. مستوری که با اختبار اندک معلوم نمی‌شود. بلکه یا خود آن غش‌کننده و بایع بایستی بگوید که این جنس مغشوش‌فیه است یا اهل خبره و متخصصین بفهمند؛ مانند اینکه قطعات یک ماشین را عوض کنند. نکته در تحقق غش فرقی نمی‌کند چیزی که سبب غش در معامله شده، از طرف دهنده به وجود آمده باشد یا از طرف شخص ثالث یا عیب مربوط به خود شیء باشد؛ مانند برنج بدپختی که بایع موقع فروش، آن را اعلام نمی‌کند. ۳. قصد خدعه و فریب اگر در مورد عیب خفی - چه عیبی که با اختبار فهمیده می‌شود و چه عیبی که فهمیده نمی‌شود - فروشنده قصد فریب داشته باشد، این غش در معامله بوده و حرام است. اما اگر در همین عیب خفی قصد فریب و تلبیس وجود نداشته باشد - هرچند عیب، عیب خفی است - غش در معامله نبوده و حرام نیست. اما در عیب جلی، چه قصد تلبیس باشد و چه نباشد، غش در معامله نیست.

انواع غش در معامله: ۱. غش به خلط و مزج یعنی این جنسی که مورد معامله است، خواه ثمن باشد یا مثنی، با چیزی ممزوج شود. این ممزوج شدن به دو صورت است: الف) چیزی را به غیر جنس خودش ممزوج می‌کنند؛ مثل اینکه گندم را خاک‌آلود می‌کنند تا وزن گندم را زیاد کنند. یا شیر را با آب مخلوط می‌کنند. ب) خلط و مزج به همان جنس است، لکن نوع پست‌تر آن؛ مثلاً روی ظرفی، خرمای مرغوب و زیر آن خرمای نامرغوب می‌چینند. یا در ماشین یا وسیله برقی، کسی جزء صحیح را برمی‌دارد و جای آن جزء معیوب می‌گذارد. یا قطعه‌ای را که از آلیاژ بهتری است، برمی‌دارد و قطعه‌ای با آلیاژ پست‌تر می‌گذارد که این یک نوع خلط و مزج، از قبیل خلط گندم مرغوب با گندم نامرغوب است. ۲. عیبی را در متاع مخفی کردن در این قسم از غش، عیبی از مشتری مخفی می‌شود؛ مثلاً اتومبیلی را برای فروش رنگ می‌زنند. یا تودوزی آن را تعویض می‌کنند تا طرف دیگر گمان کند اتومبیل نو است. یا یک جنس معیوب را به صورت سالم جلوه می‌دهند. ۳. صرفی که کمیت جنس را زیاد می‌کند مثلاً چرمی که با وزن فروخته می‌شود، در محل مرطوبی می‌گذارد تا وزنش زیاد شود یا کلاف ابریشم را می‌گذارند در جایی که مرطوب و سنگین شود. این هم یکی از انواع غش است. ۴. ذکر صفت مرغوب فیه برای آن جنسی که این صفت را ندارد مثلاً اتومبیلی را که به طور متعارف، فلان مقدار مصرف بنزین آن است، می‌فروشد، اما به دروغ مقدار کمتری را ذکر می‌کند. یا آسیبی را به عنوان اسب مسابقه می‌فروشد، در حالی که این صفت مرغوب در او نیست. یا جنسی است که اگر از فلان کارخانه باشد، مرغوب‌تر است، او جنس کارخانه نامرغوب را به جای جنس کارخانه مرغوب می‌دهد. در این قسم، اگر بنای خریدار بر این است که جنس دارای این صفت را بخرد، بی‌تردید غش است. شییی را می‌دهد به جای شییی که در ماهیت با آن متفاوت است. مانند این که مذهب را به جای ذهب می‌دهد؛ مثلاً روی مس آب طلا می‌کشد و آن را به عنوان طلا می‌فروشد. یا به جای گل طبیعی، گل مصنوعی می‌فروشد. این قسم نیز جزو غش محسوب می‌شود. حکم معامله مغشوش غش حرام است و فرقی نمی‌کند که مغشوش مسلمان باشد یا کافر. البته کافر حربی از حکم حرمت مستثناست. آیا غش علاوه بر حرمت، باعث بطلان معامله هم می‌شود یا خیر؟ معامله دو صورت دارد: ۱. معامله بر امر کلی واقع می‌شود معامله صحیح است و مشتری می‌تواند جنس معیوب را به او برگرداند و جنس صحیح را از او بخواهد. مثال: مشتری پنجاه کیلو برنج می‌خواهد و نوع برنج را نیز معین می‌کند. فروشنده هم پنجاه کیلو برنج به او می‌فروشد. چنانچه این برنج مغشوش باشد، با توجه به اینکه معامله بر پنجاه کیلو برنج کلی واقع شده است، نه بر این برنج خاص، و غش، در مصداق و فرد آن کلی انجام گرفته است، از این رو معامله صحیح است. لکن مشتری می‌تواند این جنس معیوب را بدهد و جنس صحیح را از او بخواهد؛ چون آنچه در ذمه بایع واقع شده و باید به مشتری بدهد، جنس سالم است نه جنس مغشوش. ۲. معامله بر جنس خارجی خاصی واقع

می شود و با بایع به عیب آن مبیع آگاه است. این قسم چند حالت دارد: الف) آن چیزی که مبیع خارجی است و متعلق عقد بیع است، در حقیقت و ماهیت خود، با آنچه مشتری گمان کرده است، متفاوت است؛ مثل اینکه بگوید این انگشتر طلا را به تو می فروشم، درحالی که نقره است. این معامله باطل است. ب) تغییر و اختلاف، و صفی است که در ماهیت شیء تأثیر نمی گذارد و بودن و نبودنش ماهیت را تغییر نمی دهد، اما در عین حال آن و صف در خود مبیع تأثیر دارد؛ یعنی مقوم مبیع است. معامله باطل است. مثال: بایع به شخصی که می خواهد اسب مسابقه بخرد، می گوید: "این اسب مسابقه را به فلان قیمت می فروشم". درحالی که اسب مسابقه نیست. مشتری چیزی را می خواهد که دارای این خصوصیت باشد و غیر از این را اصلاً نمی خواهد. در اینجا هم معامله باطل است. ج) اختلاف در صفی است که از نظر مشتری مقوم مبیع نیست. بلکه یک صفت کمالیه ای برای این مبیع است. بیع صحیح است و مشتری خیار فسخ دارد. مثال: اسبی را برای سفر یا برای سواری می خواهد و شرط می کند که این اسب در سنین مثلاً سه تا پنج ساله باشد. بعد از معامله معلوم می شود مثلاً بیست ساله است. آنچه مفقود است، یک صفت کمالی است. این یک خصوصیت زایده ای بر مبیع است. معامله در این شق صحیح است، ولی مشتری به خاطر تخلف و صف، خیار دارد. د) غش با مخلوط کردن متاع به غیر جنسش یا به جنس نامرغوب و پست تر از همان جنس؛ به گونه ای که در متاع عیب محسوب شود؛ مثل اینکه شیر را با آب یا روغن خوب را با روغن نامرغوبی مخلوط کنند معامله صحیح است، لکن مشتری خیار دارد. در اینجا خیار، خیار عیب است. در خیار عیب می تواند فسخ کند و می تواند امضا کند؛ یا با ارش یا به غیر ارش؛ یعنی یا تفاوت قیمت را بگیرد یا نگیرد.

ه) غش به صورت نقص در جنس و متاعی که مرکب از اجزایی است، به گونه ای که ترکیب و هیئت اجتماعی اجزاء، در مالیت مبیع دخالت دارد. در چنین مبیعی، ناقصش را به جای کامل می فروشند. این غش سبب بطلان معامله است. مثال: مشتری یک جفت کفش یا گوشواره ای را به فلان مبلغ می خرد. سپس می بیند یک لنگه است. در اینجا خصوصیت هیئت اجتماعی، مقوم مبیع است. یقیناً قصد مشتری از خرید، مطلق جنس کفش یا گوشواره نیست، بلکه گوشواره یا کفشی است که قابل استفاده باشد. و غش به صورت نقص در جنسی که مرکب از اجزایی است، لکن این ترکیب و هیئت اجتماعی اجزاء، دخالتی در ماهیت آن ندارد؛ مثل اینکه یک تن گندم را می خرد و مثلاً صد کیلوی آن خاک است. خاک کم متعارف است و غش محسوب نمی شود. اما اگر زیاد باشد؛ مثلاً به میزان صد کیلو، غش است. معامله در آن مقدار موجود بدون حق خیار، صحیح است. و نسبت به آن مقداری که وجود ندارد (صد کیلو) معامله باطل است. بله اگر برای مشتری، این مقدار خاص خصوصیت دارد، که چنانچه از آن مقدار به او کمتر بدهند، برایش ارزشی ندارد، مثلاً دارویی که اگر میزان خاصی باشد تأثیرگذار است، چنانچه فرو شده کمتر از این مقدار به او بدهد، فایده ای ندارد، در این صورت نیز معامله صحیح است و مشتری حق خیار دارد.

اقسام کم فروشی

در تفسیر منهج الصادقین می نویسد: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ما نقض قوم العهد الا سلط الله علیهم عدوهم و ما حکموا بغیر ما انزل الله الا فشافیهم الفقر و ما ظهرت الفاحشه الا فشافیهم الموت و لا طففوا الکیل الا منعوا النبات و اخذوا بال سنین و لا منعوا الزکوۃ الاحس عنهم القطر؛ پنج خصلت ضمیمه است که با پنج مصیبت و بلا همراه است هیچ گروهی نیستند که پیمان شکنی کنند مگر خدا دشمن را برای شان مسلط می فرماید و هیچ گروهی نیستند که به غیر حکم خدا حکم کنند مگر تهدید سستی در میان شان آشکار شود و هیچ گروهی نباشند که در میان شان فاحشه (نابایست) پیدا شود مگر مرگ در آن ها پیدا شود و هیچ فرقه ای نباشند که کم سنجیدن و کم پیمودن را

پیشه کنند مگر از نباتات و قوت‌ها محروم گردند و به قحط و غلا مؤاخذه شوند و هیچ گروهی نباشند که زکات را به مستحقان نرسانند مگر باران از ایشان باز گرفته می‌شود.

در کیل و وزن: نصیحت امیرالمؤمنین علیه السلام: یا ایها الناس اتقوا الله: و اوفوا المکیال و المیزان بالقسط و لا تبخسوا الناس اشیاءهم و لا تعثوا فی الارض مفسدین؛ امیرالمؤمنین وقتی که از اداره‌ی حکومت فارغ می‌شد به بازار کوفه می‌آمد و می‌فرمود: «ای مردم از خدا بترسید و کیل و وزن را تمام بیمائید و طریق داد را در آن ملاحظه کنید و چیزهای مکیل و موزون را بمردمان کم ندهید و در زمین فساد نکنید.» روزی مردی را در بازار دید که زعفران می‌کشید و آن کفه‌ای که در آن زعفران بود می‌چربانید حضرت دانست که ترازویش درست نیست زعفران را از ترازو برداشت و فرمود: «اقم الوزن بالقسط ثم ارجح بعد ذلك ما شئت؛ اول ترازو را به عدل راست کن بعد از آن اگر خواهی بیشتر ده.» پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: هرکس در کیل و وزن خیانت کند فردا او را به قعر دوزخ در می‌آورند و در میان دو کوه آتش جایش می‌دهند و به او می‌گویند این کوه‌ها را وزن کن و او همیشه به این عمل مشغول است. مالک دینار می‌گوید: مرا همسایه‌ای بود بیمار شد به عیادتش رفتم در کار جان‌دادن بود بانگ می‌زد که دو کوه آتش قصد من می‌کنند گفتم ای مرد این محض خیال است که به تو می‌نماید گفت نه چنین است بلکه حق است زیرا که مرا دو مکیال بود یکی ناقص و دیگری زائد به ناقص میدادم و به زائد می‌گرفتم و این عقوبت آنست. (پایان نقل از منهج الصادقین با تغییر مختصر)

در شماره: کم‌دادن به شماره هم حرام است، در حکم کم‌دادن به کیل و وزن، کم‌دادن به شماره است چیزهایی که مانند پارچه و زمین به ذرع و متر داد و ستد می‌شود کم‌دادنش هم به شماره است یک سانتیمتر هم که کم بدهد کم‌فروشی بر او صدق می‌کند و چیزهایی که به شماره معامله می‌شود مانند تخم مرغ، اگر کمتر بدهد و صاحبش نفهمد کم‌فروش است و آن چه درباره‌ی کم‌فروشان گفته شد شامل او می‌شود چنانچه شیخ انصاری در مکاسب محرمة بیان فرموده است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

در بدهکاری: کم فروش نسبت به آن مقداری که کم داده ذمه اش مشغول و به طرف، بدهکار است و واجب است آن را در وجه مشتری بپردازد و اگر مرده است باید به ورثه اش به نسبت ارث بدهد و در صورتی که اصلاً او را نمی شناسد. (بنابر احتیاط با اجازه حاکم شرع. از طرف صاحبش صدقه دهد. در صورتی که مقداری را که کم داده اصلاً نمی داند باید با مشتری به مبلغی مصالحه کند و در صورت وفاتش با ورثه و اگر مجهول باشد، با حاکم شرع مصالحه را انجام دهد.

حقه بازی: حقیقت کم فروشی چنان که گذشت آن است که صاحب مال آن مقدار جنسی که بر آن معامله واقع شده به مشتری ندهد بلکه کمتر بدهد خواه به حسب کیل و وزن، در ست و مطابق باشد لیکن چیز بی قیمتی را جزء آن جنس کرده باشد مثلاً صدمن گندم فروخته و همان صدمن را تسلیم مشتری می کند لیکن پنج من خاک جزئیش کرده است که در این صورت پنج من گندم کم داده است یا ده من شیر به مشتری فروخته و داده لیکن یک من آب داخلش کرده و در حقیقت نه من شیر داده است یا حلب روغنی بوزن پنج من فروخته در حالی که سنگی به وزن نیم من در آن انداخته است یا قصاب یک من گوشت بفروشد بدون این که از یک من کمتر بدهد ولی استخوانش را از مقدار معمول بیشتر بدهد یا جنس خشکباری که باید بهمان حالت خشکی وزن شود و فروش رود آنرا جای مرطوبی بگذارد یا مقداری آب بآن مخلوط کند تا سنگین تر شود تمام آن موارد کم فروشی و گناه کبیره است.

حرام بودن غش: غش در معامله هم حرام است، در صورتی که مقداری از جنس دیگر را که ارزشش کمتر است جزء آن کند و به همان وزن مورد نظر به مشتری تحویل دهد غش در معامله کرده مثلاً صد من گندم اعلا را می فروشد در حالی که ده من گندم متوسط بآن ضمیمه کرده یا یک من روغن حیوانی اعلا می فروشد در حالی که مقداری روغن نباتی یا پیه به آن مخلوط کرده و نظائرش تمام حرام و غش در معامله است.

دیدگاه شیخ از صاری: شیخ در مکاسب محرمه می فرماید: اخباری که در حرمت غش رسیده متواتر است از آن جمله صندوق نقل نموده که رسول خدا ﷺ فرمود: «من غش مسلماً فی بیع او شراء فلیس منا و یحشر مع الیهود یوم القیمه لانه من غش الناس فلیس بمسلم الی ان قال ﷺ و من غشنا فلیس منا قالها ثلاثاً و من غش اخاه المسلم نزع الله برکة رزقه و افسد معیشته و کله الی نفسه؛ کسی که با مسلمانان در خرید و فروش غش کند از ما نیست و روز قیامت با طایفه یهود محشور می شود زیرا کسی که با مردم غش می کند مسلمان نیست و سه مرتبه فرمود کسی که با ما غش کند از ما نیست و کسی که با برادر مسلمانان غش کند خداوند برکت را از روزیش برمی دارد و معیشت و زندگیش را خراب فرموده و به خودش واگذارش می فرماید.

غش در روایات: و از حضرت باقر ﷺ روایت نموده که رسول خدا ﷺ در بازار مدینه به گندم فروشی عبور کرد و فرمود خوب گندمی داری پس دست و سطر آن نمود و مقداری بیرون آورد دید و سطرش گندم خرابی است پس به صاحب آن فرمود «ما اریک الاوقد جمعت خیانه و غشاً؛ خیانت کردی و با مسلمانان غش نمودی».

و در روایت حلی است که از حضرت صادق ﷺ پرسید از شخصی که دو نوع از یک جنس دارد یکی گران و خوب و دیگری پست و ارزان پس هر دو را مخلوط کند و بیک قیمت بفروشد فرمود: «فقال ﷺ لا یصلح له ان یغش المسلمین حتی ینبیه؛ نباید با مسلمانان غش کند و این طور معامله نکند مگر این که مخلوط بودن آنرا به مشتری بگوید». داود بن سرحان از آن حضرت پرسید که دو قسم

مشک داشتم یکی تر و دیگری خشک پس مشک تر را فروختم و مشک خشک را به همان قیمت نمی‌خرند آیا جایز است که آن را تر کنم تا به مصرف فروش برسد حضرت فرمود جایز نیست مگر آن‌که مشتری را خبر دهی که آن را تر کرده‌ای.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

تطفیف با خدا و خلق: هر چند تطفیف که از گناهان کبیره و جای صاحبش در ویل که چاهی است در جهنم می باشد این است که شخص در مقام خرید جنسی زیادتر از حق خود بردارد و هنگام فروختن کمتر از حق مشتری به او بدهد چنان که گذشت لیکن سزاوار است که شخص مسلمان در جمیع کارهایش با خدا و خلق مواظبت کند که مطفف نباشد، چنانچه نسبت به حقوق خود بر خدا و خلق مایل است کاملاً استیفاء شود سعی کند حقوق آنها را هم به نحو اکمل انجام دهد مثلاً از حقوق بنده بر پروردگارش این است که او را روزی دهد و نعمتش را از او دریغ نفرماید و در مواقع اضطرار فریادرسش کند و دعایش را مستجاب فرماید چنانچه خودش وعده فرموده است و از حقوق پروردگار بر بنده آن است که برای خدا شریکی قرار ندهد و نعمت‌هایش را سپاس‌گزاری نماید و نعمتش را وسیله نافرمانی او نکند و هکذا. پس کسی که شیطان و نفس و هوی را شریک خدا کرده و از آنها پیروی می کند و از معصیت خدا روی گردان نیست و شکر یک دهم از یک نعمت از نعمت‌های بی پایان او را نکرده چطور توقع دارد که تا گفت یا الله فوراً جواب لیبیک بشنود و هر چه خواست فوراً به او بدهند و اگر تاخیری در اجابت دعایش شد از خدایش سخت ناراضی شود مثل اینکه خودش را طلبکار و صاحب حق بر خدا می پندارد و حال آن که خودش فرموده: «و اوفوا بعهدی اوف بعهدکم؛ به عهد من وفا کنید تا من هم به عهد خودم با شما وفا کنم.» وظیفه بنده فرمان برداری و شکرگزاری است و کار خدا زیاد کردن نعمت کسی است که از عهده‌ی بندگی و شکرگزاری بر آمده است چنین بنده‌ای است که می تواند مطالبه زیادتی و وفا کردن به وعده‌های خدا را بکند. حضرت سجاد علیه السلام می فرماید: «الحمد لله الذی ادعوه فیجبینی و ان کنت بطیناً حین یدعونی و الحمد لله الذی اسئله فیعطینی و ان کنت بخیلأ حین یتقرضنی و الحمد لله الذی یحلم عنی حتی کانی لا ذنب لی؛ سپاس خدائی را که هر گاه او را بخوانم مرا اجابت می فرماید در حالی که هنگامی که مرا به طاعت خودش می خواند مسامحه کارم و سپاس برخدائی را که هر گاه چیزی از او بخواهم به من عطا می فرماید هر چند هنگامی که از من قرض می خواهد بخل کننده‌ام. (یعنی در دادن زکات و خمس و صله ارحام و سایر مواردی که امر به انفاق فرموده بخل می کنم.) و سپاس خدائی را که هنگام گناه بردباری می فرماید مثل این که من گناهی نکرده‌ام. بنابراین کسی که در انجام وظیفه بندگی کوتاهی می کند ولی در انجام وعده‌های خدا مطالبه کار و جدی است «قولا و فعلا و حالا» از میزان عدل خارج شده و در حقیقت مطفف است.

مسامحه در ادای حقوق: همچنین نسبت به کسی که در مطالباتش با خلق جدی است ولی در ادای حقوق ایشان مسامحه کار است مثلاً توقع دارد کسی غیبتش نکند و اگر کرد دیگری که می شنود دفاع کند و آن غیبت را از او دور کند و اگر بشنود کسی او را به بدی یاد کرده هر چند درست باشد و شنونده از او دفاع نکرده سخت ناراحت و بر آنها خشمناک می گردد در حالی که خودش از یاد کردن عیب مردم باکی ندارد و در مقام دفاع ورد غیبت و عیب از کسی نیست یا مثلاً توقع دارد با هر کس هر معامله‌ای که دارد به او خیانت نکند و غش و تدلیس ننماید در حالی که خودش در معاملاتش با مردم چنین نیست یا میل دارد کسی که از او وام گرفته قبل از رسیدن موعد و پیش از مطالبه کردنش به او پس بدهد یا امانتی که از او گرفته در دست و سالم بدون این که خیانتی در آن کرده باشد پس دهد اما خودش در ادای قرض مسامحه یا در رد امانت خیانت کار است. بگفته‌ی سعدی شیرازی: ببری مال مسلمان و چو مالت ببرند بانگ و فریاد بر آری که مسلمانی نیست، باید شخص آن چه از مردم توقع دارد که به او بکنند خودش نیز درباره‌ی مردم دریغ نداشته مسامحه کار نباشد و از این معنی در روایات تعبیر به انصاف شده است.

مذمت کم فروشان: بنابراین از آیات قرآن استفاده می شود که کم فروش ایمان به روز جزا و حساب روز قیامت ندارد زیرا اگر یقین بلکه گمان مسؤولیت داشت که در روز قیامت از او باز خواست می شود و هر چه به مردم کم داده از او مطالبه خواهد شد هرگز به چنین خیانتی حاضر نمی شد و اگر ایمان داشت می دانست که هر چند صاحب حق غافل و بی خبر از خیانتش باشد اما پروردگار عالم حاضر و مراقب اعمال او است. می گویند قصاب بت پرستی هنگام کشیدن گوشت بیشتر می داده سببش را که پرسیدند به بالای سرش اشاره کرد بتی را دیدند گفت برای خاطر این بیشتر می دهم یا دیگری را نقل می کنند که هر گاه می خواسته وزن کند به بتش می نگریسته تا کم نفروشد زهی شرم ساری از مسلمانانی که خدای عالم را حاضر و ناظر می دانند و در حضورش کم فروشی و سایر گناهان را مرتکب می شوند. در وقتی که حضرت یوسف و زلیخا در حجره ی تنها قرار گرفتند زلیخا مقنعه ی خود را بروی بتی که در آن جا بود انداخت گفت از او اوحیاء می کنم حضرت یوسف علیه السلام فرمود از بتی که شعور ندارد و ساخته شده ی دست بشر است حیاء می کنی پس چگونه من از خدای بینا و شنوا که حاضر و ناظر است حیاء نکنم از آن جا فرار کرد و آلوده به گناه نگردید.

فهرست منابع

۱. قرآن کریم
۲. آشتیانی، میرزا محمدحسن، کتاب القضاء، قم، دار الهجرة، چ دوم، ۱۳۶۳ ش.
۳. آملی، محمدتقی، المکاسب و البیع، (تقریر درس میرزایی نائینی) قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۳ق.
۴. آخوند خراسانی، محمد کاظم، حاشیه مکاسب، وزارت ارشاد اسلامی، چ اول، ۱۴۰۶ق.
۵. ابراهیم انیس و دیگران، المعجم الوسیط، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چ پنجم، ۱۳۷۴ش.
۶. ابن ابی جمهور الاحسایی، غوالی اللئالی، قم، مطبعه سیدالشهداء، چ اول، ۱۴۰۳ق.
۷. ابن ادريس حلی، محمد بن منصور، سرائر، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۱ق.
۸. ابن اثیر، مبارک بن محمد، النهاية فی غریب الحدیث، قم، مؤسسه اسماعیلیان، چ چهارم، ۱۳۶۴ش.
۹. ابن بابویه قمی، علی، فقه الرضا، قم، مؤسسه آل البيت، چ اول، ۱۴۰۶ق.
۱۰. ابن حمزه، محمد، الوسيلة الی نیل الفضیلة، قم، مکتبه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۸ق.
۱۱. ابن زهره، سید حمزه بن علی، غنیة النزوع الی علمی الاصول والفروع، ج ۱، قم، مؤسسه امام صادق (ع)، چ اول، ۱۴۱۷.
۱۲. ابن شعبه، حسن بن علی، تحف العقول، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۰۴ق.
۱۳. ابن عابدین، محمد امین، حاشیه رد المختار، بیروت، دارالفکر، ۱۳۲۴ق.
۱۴. ابن فهد، احمد بن محمد، مهذب البارع، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۱ق.
۱۵. ابن قدامه، عبدالرحمن، الشرح الکبیر، بیروت، دارالکتب العربی، بی تا.
۱۶. ابنی قدامه، موفق الدین و شمس الدین، المعنی، بیروت، دارالفکر، بی تا.
۱۷. ابن قیم، محمد بن ابی بکر، اعلام الموقعین، ج ۳، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۲۲ق.
۱۸. ابو زید، محمد عبدالمنعم، الضمان فی الفقه الاسلامی و تطبیقاته فی المصارف الاسلامیه، قاهره، المعهد العالمی للفکر الاسلامی، ۱۹۶۶م.

۱۹. احمد حنبل، *مسند احمد*، بیروت، دارصادر، بی تا.
۲۰. اردبیلی، موسوی، سید عبدالکریم، فقه القضاء، قم، جامعه المفید، چاپ دوم، ۱۴۲۳ق.
۲۱. اصفهانی، محمد حسین اصفهانی، *حاشیه مکاسب*، قم، مطبعه علمیه، چاپ اول، ۱۴۱۸ق.



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی